

هو العليم

بیان مُخ و اساس شریعت

سلسله دروس خارج فقه – حج نیابتی - جلسه 154

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذُ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یک وقت به درس اخلاق بنده خدایی می رفتیم - جوان تر از الان بودیم، حالا هم پیر نشدیم!! - و ایشان ما را به نماز شب توصیه می کرد و می گفت:

یک آدم عادی و محلی زمین مدرسه مروی را داد و همه آقایان معروف و علمای طهران و این طرف و آن طرف را جمع کرد که کلنگ مدرسه را بزنند، وقتی جمع شدند، به میان آنها آمد و گفت: «هر کسی که از اول بلوغش تا الان حتی یک شب نماز شب او فوت نشده است، باید کلنگ اینجا را بزند!»

هیچ کس نیامد، همه ایستادند و بعد خودش رفت و کلنگ آنجا را زد.

اگر من آنجا بودم به او می گفتم که کلنگ اینجا را باید کسی بزند که از پنج سالگی تا الان نماز شب او فوت نشده باشد! گفتم که ما یک شب، نماز شب نخواندیم! همه اینها بازی های نفس است که به این شکل جلوه می کند. مرتیکه! نماز شب خواندی که خواندی، حالا چرا باید به همه بگویی که از اول بلوغ تا الان، نماز شب من فوت نشده است؟! یعنی میزان تقرب به خدا برای کسی که کلنگ می زند نماز شب است؟! خود این نماز شب بزرگترین بُت برای تو شده است و به جای اینکه تو را به خدا نزدیک کند فرسنگ ها دور کرده است. آن کسی که نماز شب را با اخلاص خوانده است باید بیاید، خودت در عقب صف هستی یا جلوی صف؟! خیلی از اوقات مسئله به این نحو برای آدم مشتبه می شود. آن آقا هم ما را نصیحت می کرد که از این قبیل افرادی هم بودند که از هنگام بلوغ نماز شب آنها فوت نشد!

یک وقت عبارتهای عجیبی در صحبت های مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بود من گاهی گوش می دادم، الان مدت خیلی زیادی است که توفیق شنیدن صدا و صحبت های ایشان از ما سلب شده است، خیلی هم دلم می خواهد که این ممارست را داشته باشم ولی خیلی وقت است که این توفیق را نداشته ام.

وجود مُخ، اساس شریعت، فقاہت، اجتهاد و استنباط در مطالب علامه طهرانی

این مطالب ایشان از آن مطالب کلیدی برای ما بود، واقعاً هم همین طور است؛ اصلاً مُخ و اساس شریعت و دین و فقاہت و اجتهاد و استنباط در آن مطالب بود. یکی از آن مطالب کلیدی داستان ردّ الشمس امیرالمؤمنین علیه السلام بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین تکیه داده بودند و خوابشان برده بود و امیرالمؤمنین هم نماز عصر را نخوانده بود؛¹ چون آن موقع نماز عصر را به وقتش می خواندند، مثل ما نبودند که هشت رکعت ظهر و عصر را باهم در دو دقیقه بخوانیم و بگوییم که راحت شدیم! نماز ظهر را در وقتش و عصر هم در وقت خودش می خواندند. نماز عصر هم که دو ساعت و نیم بعد از ظهر در روزهای [تابستان] است، شاید هم موقع زمستان بوده که زود آفتاب غروب

¹ من لا یحضره الفقیه، ج 1، أبواب الصلّاة و حدودها، باب فرض الصلّاة، ص 203، ح 610: «فَرَوَى عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ عَمِيْسٍ أَنَّهَا قَالَتْ بَيَّنَّمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَائِمًا ذَاتَ يَوْمٍ وَرَأْسُهُ فِي حَجْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَاتَتْهُ الْعَصْرُ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ فَقَالَ: "اللَّهُمَّ إِنَّ عَلِيًّا كَانَ فِي طَاعَتِكَ وَطَاعَةَ رَسُولِكَ فَارُدُّ عَلَيْهِ الشَّمْسَ". قَالَتْ أَسْمَاءُ فَرَأَيْتُهَا وَاللَّهِ عَزَبَتْ ثُمَّ طَلَعَتْ بَعْدَ مَا عَزَبَتْ وَ لَمْ يَبْقَ جَبَلٌ وَ لَا أَرْضٌ إِلَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ حَتَّى قَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَوَّضًا وَ صَلَّى ثُمَّ عَزَبَتْ.»

می‌کرد. امیرالمؤمنین می‌بینند که نمازشان را نخواندند و پیغمبر هم خوابشان برده است و اگر بخواهند بلند شوند، پیغمبر از خواب بیدار می‌شوند، ایشان هم تکیه داده بودند و خسته بودند. بعد یک‌دفعه حضرت بیدار می‌شوند و می‌بینند که امیرالمؤمنین...! اصلاً جالب و عجیب است که اول چیزی که می‌فرمایند این است: «یا علی! نمازت را خوانده‌ای؟!» نگاه به [آسمان] می‌کنند. می‌گویند: «نه نخواندم؛ نماز عصرم را نخواندم.» خورشید هم دیگر در حال [غروب] بود. لابد حضرت تا بخواهند بروند - حالا یا وضو داشتند یا نداشتند - برای نماز تجدید وضو کنند، قطعاً قضا می‌شد.

ما در اینجا از نظر ظاهر حکمی داریم که در همان حال می‌شود انسان نماز را با ایمان و اشاره بخواند چون خیلی نماز برای ما مهم است، از خود پیغمبر و خدا هم مهم‌تر است طوری سرفه می‌کنیم که رسول خدا بلند شود! یا رسول الله! ببخشید چون من نماز نخوانده بودم و...! ما این طوری هستیم دیگر! یعنی فقه ما این را می‌گوید که سرفه‌ای کن، این طوری پیغمبر را تکان بده! آقا نمازمان فوت می‌شود! آسمان به زمین می‌آید! همه ملائکه دست‌به‌سینه ایستاده‌اند فقط نماز ما را ببینند!

حالا به‌حسب ظاهر اگر ما برای نمازمان عزت و احترام قائل نباشیم که بخواهیم پیغمبر را از خواب بیدار کنیم، حداقلش این است که در همان حال می‌خوانیم؛ این خیلی چیز عجیبی است که چطور انسان باید بداند که مفهوم حقیقت و مغزای شریعت چیست و این ملاکات چگونه موجب تبدیل، تغیر و تحول احکام می‌شود.

اگر چنین قضیه‌ای برای پدر یا مادر شما اتفاق افتاده است که فرض کنید شما باید بالای سر آنها باشید یا خوابشان برده است یا طوری که شما نمی‌توانید [نماز بخوانید]، وظیفه ما در اینجا این است که در همان حال بخوانیم حتی انسان ایماناً بخواند، وظیفه هم این است: الله اکبر... در هر وقتی وظیفه یک چیز می‌باشد، این طور نباشد که مثل بعضی‌ها بگویند که احتیاط این است که بعد هم قضا کنند. چه احتیاطی؟! هیچ احتیاطی نیست.

بنده در حالتی بودم که اصلاً نمی‌توانستم تکان بخورم! اصلاً قبله‌اش هم معلوم نبود، دیدم که وقت نماز صبح است، نمی‌توانستم بدنم را تکان دهم و حتی نمی‌توانستم دستم را روی چیزی به‌عنوان تیمم بزنم؛ چون هیچ اختیاری نداشتم، همان‌طور نماز صبح را خواندم، زبانم که کار می‌کرد، از گردن به پایین هیچ‌کار نمی‌کرد، زبانم می‌چرخید و بعد هم قضا نکردم، تکلیفم در آن وقت همان بود تا حالا هم قضا نکردم!

اما اینکه حالا امیرالمؤمنین چطور حتی این کار را نکردند؛ لابد حضرت مرتباً احتمال می‌دادند که شاید فرصتی باشد؛ چون اگر قطعاً حضرت بدانند که نماز قضا می‌شود تکلیف این است، تکلیف همین‌طور است که ایماناً بخواند، حالا برای چه حتی الله اکبر هم نمی‌گوید که پیغمبر بیدار شود؛ در همان حالی که نشسته‌اند، آهسته نماز هم بخوانند ولی معلوم می‌شود که حضرت احتمال می‌دادند که رسول خدا از خواب بیدار می‌شوند و نماز را به همان [صورت] عادی خودش می‌خوانند ولی یک‌مرتبه در بزنگاهی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خواب بلند شدند و دیدند اگر بخواهند نماز را بخوانند قضا خواهد شد؛ قضا نشده بود ولی در شرف قضا شدن بود.

حالا نکته اینجاست که می‌فرمایند: «یا علی، نماز خوانده‌ای؟!» حضرت می‌فرمایند: «نه، نخوانده‌ام» حضرت فرمودند: «پس بخواه که خورشید بایستد تا تو نمازت را اداء بخوانی» - البته نمی‌دانم چنین جمله‌ای هست یا نه که وصی نباید نمازش قضا شود مثل اینکه چنین جمله‌ای داریم، بنده متیقن نیستم ولی به نظرم چنین مسئله‌ای هست البته داریم وصی نباید در زمینی که مثلاً خصوصیتی داشته باشد [نماز] بخواند¹ ولی یکی از آنها این هم است - امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شدند و خواستند

¹ من لا یحضره الفقیه، ج 1، أبواب الصلاة و حدودها، باب فرض الصلاة، ص 204: «رَوَى عَنْ جُوَيْرِيَةَ بْنِ مُسَهَّرٍ أَنَّهُ قَالَ: أَقْبَلْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَتْلِ الْخَوَارِجِ حَتَّى إِذَا قَطَعْنَا فِي أَرْضِ بَابِلَ حَضَرَتْ صَلَاةَ الْعَصْرِ فَنَزَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَزَلَ النَّاسُ فَقَالَ عَلِيٌّ: "أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ هَذِهِ

... حالا شاید علتش این است که مردم بفهمند این شخص کیست؛ آن کسی که چنین وضعیتی دارد، دنبال چه کسی باید رفت؟! دنبال این شخص باید رفت یا سایر افراد؟!

بالآخره باید علامت‌هایی باشد که مردم بدانند، همه چیز برای افراد از طریق قوای عقلانی و ادراکات نفسی حاصل نمی‌شود، اینها چیزهایی است که برای هر کسی در هر مرتبه‌ای که هست، حجت تمام است. سلمان، اویس و امثالهم به ردّالشمس و قلعه خبیر و امثال‌ذلک نیاز نداشتند، اینها به امیرالمؤمنین یک نگاه می‌کردند تا انتهای قضیه را می‌خواندند ولی این مسئله برای همه که نیست؛ افراد از منظر درک و شعور متفاوت هستند و امام باید خودش را به‌عنوان امامت به همه افراد بشناساند. نکته‌ای که در اینجا هست این است که ایشان می‌فرمودند که امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا می‌بیند که حقیقت نماز، و اقیقت نماز، آن معنا و مفهوم نماز الآن در کنارش خوابیده است و در کنارش هست و آن حالی که باید بر نمازش مقدمه شود که به آن حال برسد و به آن مرتبه‌ای از قرب و تجرد راه پیدا کند به تمام معنی‌الکلمه و به حقیقه‌الکلیه الآن در کنارش هست. بنابراین دیگر چه غمی دارد از اینکه نماز او فوت شود یا فوت نشود؟! آن تکلیفی که الآن برای نماز است که بلند شو و نماز بخوان تا اینکه به آن حقیقت برسی و آن واقیعت را درک کنی، الآن آن واقیعت و حقیقت در اینجا نهفته است. یک وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - برای [بیماری] کبدشان در بیمارستان مشهد بودند. من به مشهد رفتم و اطلاع نداشتم، به منزل آمدم و دیدم رنگ ایشان به‌خاطر کبد و صفرا و انسداد زرد است. ایشان در بیمارستان بودند تا اینکه مشخص شود که علتش چیست. متوجه نشدند که آیا علتش انسداد آن مجرای بین صفرا و اثنی عشر است - که مجرای کلدوک می‌گویند و اگر انسداد پیدا کند صفرا به خود کبد برمی‌گردد و از کبد هم پخش می‌شود - و یا اینکه خود کبد است و انسدادی هم نیست. مدتی آنجا بودند و بالأخره کارشان به طهران کشید و برای سونوگرافی به طهران آمدند. مجموعاً یازده روز

أَرْضٌ مَلْعُونَةٌ قَدْ عُدَّتْ فِي الدَّهْرِ ثَلَاثَ مَرَاتٍ وَ فِي خَيْرِ آخِرِ مَرَّتَيْنِ وَ هِيَ تَتَوَقَّعُ الثَّلَاثَةَ وَ هِيَ إِحْدَى الْمُؤْتَفِكَاتِ وَ هِيَ أَوَّلُ أَرْضٍ عُدَّتْ فِيهَا وَتَنْ وَ إِنَّهُ لَا يَجَلُّ لِنَبِيِّ وَ لَا لَوْصِي نَبِيِّ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهَا فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يُصَلِّيَ فَلْيُصَلِّ". فَمَالَ النَّاسُ عَنِ جَنْبِي الطَّرِيقَ يُصَلُّونَ وَ رَكِبَ هُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَغْلَةً رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ مَضَى قَالَ جُوَيْرِيَةٌ فَقُلْتُ: وَ اللَّهُ لِأَتَّبِعَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِأَقْلُدَنَّهٗ صَلَاتِي الْيَوْمَ فَمَضَيْتُ خَلْفَهُ فَوَاللهِ مَا جُرْنَا جِسْرَ سِوَاءٍ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ فَشَكَكْتُ فَالْتَفَتُّ إِلَيْهِ وَ قَالَ: "يَا جُوَيْرِيَةُ أَشَكَكْتُ؟" فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَنَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ نَاحِيَةِ فِتْوَضًا ثُمَّ قَامَ فَنَطَّقَ بِكَلَامٍ لَا أَحْسِبُهُ إِلَّا كَأَنَّهُ بِالْعَبْرَانِيَّةِ ثُمَّ نَادَى الصَّلَاةَ فَنَظَرْتُ وَ اللَّهُ إِلَى الشَّمْسِ قَدْ خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ جَبَلَيْنِ لَهَا صَرِيرٌ فَصَلَّى الْعَصْرَ وَ صَلَّيْتُ مَعَهُ فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنْ صَلَاتِنَا عَادَ اللَّيْلُ كَمَا كَانَ فَالْتَفَتُّ إِلَيْهِ وَ قَالَ: "يَا جُوَيْرِيَةُ بِنِ مَسْهَرٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) وَ إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِاسْمِهِ الْعَظِيمِ فَرَدَّ عَلَيَّ الشَّمْسُ".

انوار الملکوت، ج 1، ص 124:

«و رَوَى أَنَّ جُوَيْرِيَةَ لَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ أَنْتَ وَصِيُّ نَبِيِّ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ جُوَيْرِيَةَ بِنِ مَسْهَرِ كَه: بَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ) أَزْ جَنْجٍ بَا خَوَارِجٍ مَرَاجَعْتِ مِي نَمُودِيم، تَا هَمِينِ كَه بَه أَرْضِ بَابِلِ رَسِيدِيم وَ مِي خَوَاسْتِيم بَكْذَرِيم مَوْقِعِ نَمَازِ عَصْرِ بُوْد؛ حَضْرَتِ پِيَادَه شُد وَ مَرْدَمِ پِيَادَه شُدُنْد. أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: "أَي مَرْدَم! أَيْنِ سِرْزَمِينِ مَوْرِدِ لَعْنِ وَ نَفَرْتِ خُدَايِ تَعَالَى قَرَارِ گِرْفْتِهَ اسْتِ وَ تَا كُنُونِ سَه بَارِ مَوْرِدِ عَذَابِ وَاقِعِ شُدِهَ (دَرِ خَيْرِ دِيگَرِ: دُو بَارِ مَوْرِدِ عَذَابِ وَاقِعِ شُدِهَ وَ سَوْمِي أَنْ دَرِ اِنْتِظَارِ اسْتِ) وَ اَيْنِ زَمِينِ يَكِي اَزِ بِلَادِي اسْتِ كَه اَهْلِ خُودِ رَا بَه دَرُونِ بَرْدِهَ اسْتِ وَ اَوَّلِينِ جَايگَاهِي اسْتِ كَه دَرِ اُنْ پَرَسْتَشِ بَتِهَا شُدِهَ اسْتِ وَ لِذَا جَائِزِ نَيْسْتِ بَرَايِ پِيَاْمَبَرِ وَ وَصِيَّ اَوْ كَه دَرِ اُنْجَا نَمَازِ بَخَوَانْدِ پَسِ هَرِ كَسِ اَزِ شَمَا مِي خَوَاوَدِ نَمَازِ بَخَوَانْدِ بَخَوَانْدِ." هَمُهَ مَرْدَمِ دَرِ دُو طَرَفِ جَادِهَ مَشغُولِ بَه نَمَازِ شُدُنْد، خُودِ اُنْ حَضْرَتِ سِوَارِ بَغْلِهَ رَسُولِ خُدَا شُدُنْد وَ حَرَكْتِ كَرْدُنْد. جُوَيْرِيَةَ مِي گُوِيْد: مَن بَا خُودِ گِفْتَم: سُوگَنْدِ بَه خُدَايِ كَه مَن دَنِبَالِ اُنْ حَضْرَتِ مِي رُومِ، وَ اَمْرُوزِ دَرِ نَمَازِ اَزِ اُنْ حَضْرَتِ پِيروِي مِي كَنَم؛ پَسِ بَه دَنِبَالِ اُنْ حَضْرَتِ رِفْتَم. سُوگَنْدِ بَه خُدَايِ كَه هَنُوزِ اَزِ جِسْرِ سِوَرَاءِ نَكْذِشْتِهَ بُوْدِيم كَه خُورَشِيدِ غُرُوبِ كَرْد. مَن دَرِ دَلِ خُودِ گَمَانِي بَرْدَم؛ حَضْرَتِ بَه مَن مَتَوَجِّهَ شُدِ وَ گِفْت: "أَي جُوَيْرِيَةَ! أَيَا گَمَانِي مِي بَرِي؟" گِفْتَم: أَرِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. حَضْرَتِ پِيَادَه شُدِ دَرِ كَنَارِي وَ وَضُو سَاخْتِ، پَسِ بَرخَاسْتِ وَ بَه كَلَامِي سَخْنِ گِفْتِ كَه مَن خُوبِ نَفْهَمِيدِ اَلَا اَنكَه مَثَلِ اَنكَه عِبْرَانِي بُوْد، پَسِ نَدَا كَرْد: "الصَّلَاةُ!" پَسِ نَگَاهِ كَرْدَم، قَسْمِ بَه خُدَا كَه دِيدَم خُورَشِيدِ اَزِ بَيْنِ دُو كُوهِ سَرِ بَرِ اُورْدِ وَ صَدَايِ شَدِيدِ وَ مَهِيْبِي دَاشْت. حَضْرَتِ نَمَازِ عَصْرِ بَه جَا اُورْدِ وَ مَن بَا اُنْ حَضْرَتِ نَمَازِ خَوَانْدَم؛ چُونِ اَزِ نَمَازِ فَارَعِ شَدِيدِ شَبِ مَانَنْدِ قَبْلِ اَزِ نَمَازِ بَه حَالِ خُودِ بَرگِشْت. حَضْرَتِ تَوَجِّهِي بَه مَن فَرَمُودِ وَ گِفْت: "أَي جُوَيْرِيَةَ بِنِ مَسْهَرِ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) مَن اَزِ خُدَايِ خُودِ بَه اِسْمِ عَظِيمِشِ تَقَاضَا نَمُودِ وَ خُدَا خُورَشِيدِ رَا بَرگَرْدَانْد."

در بیمارستان مشهد بودند.¹

ما تنها رفته بودیم، کاری هم نداشتیم، بعد دو یا سه روز بنده خدایی که هنوز هم در قید حیات است آمده بود و گفت: «من اینجا بمانم.» گفتم که نه، من اینجا هستم. مرحوم آقا هم خوابیده بودند. گفت: «حالا شما والده و اینها را ندیده‌ای.» از راه دیدن والده وارد شد! گفتم: اتفاقاً آنها خیلی خوشحال هستند که من اینجا هستم! بعد از راه امام رضا علیه السلام وارد شد و گفت: «شما که آمدید زیارت نکردید، زیارت هم بکنید!» با خود گفتم که چیزی به او بگویم تا بفهمد که با طلبه نمی‌تواند حرف بزند! گفتم: ما همیشه در حرم هستیم، آقا شما نگران خودت باش! مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در همان حال غش‌غش زیر خنده زنده، آن شخص هم رنگش قرمز شده بود. آقا وقتی آن خنده‌هایش را کرد، فرمود: «آقا سید محسن عیب ندارد، حالا امشب برو، حرم هم که نرفتی! مادرت را هم می‌بینی!» مرحوم آقا به دادش رسیدند! سه چهار روزی بودم و حرم مشرف نشده بودم دیگر حرم رفتیم و بعد که فردا رفتیم دوباره می‌خواست بماند! آقا فرمودند: «نه آقا! دیگر همان یک شب کافی است، بنده‌زاده هستند.»

این‌طور نبود که من شوخی کنم، من شوخی و مزاح نمی‌کردم، من دیدم که در کنار این مرد بودن، در حرم بودن است. در کنار چنین فردی بودن حرم است مگر حتماً باید انسان حرم را با گلدسته و حاشیه‌های طلا و آینه ببیند؟! آن کلام ایشان راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام یعنی همان مسئله اینجا هم می‌آید. ایشان گاهی اوقات مطالبی در مورد نکات کلیدی استنباط می‌فرمودند، ایشان می‌فرمایند که امیرالمؤمنین اصلاً در اینجا حقیقت نماز را می‌بیند که به او تکیه داده است و اگر بخواد او را تکان دهد و از خواب بیدار کند، اصل نماز زیر سؤال رفته است. او چه فکر می‌کند و ما چه فکر می‌کنیم؟! یعنی امیرالمؤمنین در آن موقع در چه افقی بودند و ما به این فکر هستیم که نمازمان قضا شد! قضا شد که شد! حالا بر فرض گناه کردی که کردی، برو توبه کن! بگو: «خدایا غلط کردیم، توبه کردیم!»

«یقتلون ابن رسول الله و یسئلون عن دم البعوضه»² همه اینها در یک ردیف و یک جریان و یک خط هستند. اگر انسان بخواد اینها را پیگیری کند و عمیق شود، می‌تواند به خیلی از رشته‌ها و سررشته‌ها دسترسی پیدا کند.

خیلی وقت پیش [به همراه مرحوم آقا] به مجلسی رفته بودیم، صحبت این بود که مادری مستطیع و واجب‌الحج شده است و استطاعت مالی دارد اما یک بچه شیرخوار دارد، مثلاً یک بچه هفت یا هشت‌ماهه دارد و می‌تواند بچه‌اش را با شیر خشک هم ارتزاق کند، یکی از آقایان مراجع نجف که فوت کرده است نظرشان این بود که اگر بچه با غیر از شیر مادر هم می‌شود ارتزاق پیدا کند، مادر باید مکه برود و به بچه شیر خشک دهند. شخصی از مرحوم آقا سؤال کرد، ایشان فرمودند:

نه‌خیر، حج بر این زن حرام است، حق بچه است که تا دو سال شیر مادرش را بخورد و بعد از دو سال این مادر استطاعت دارد. حتی بعد از دو سال تا چند سال نیاز به حضانت مادر دارد! وقتی که فراق مادر هیچ‌گونه تأثیر منفی بر روحیه و نفس بچه نداشته باشد - چون بچه به مادر خیلی وابسته است - آن وقت اگر واجب بود باید برود و تا قبل از آن نمی‌تواند برود.

مسئله رضاعت یک مسئله است و حضانت مسئله دیگری است. یک جمله فرمودند که این خیلی عجیب بود فرمودند:

¹ جهت اطلاع بیشتر به روح مجرد، ص ۲۱۱، تعلیقه ۱ رجوع شود.

² سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۷؛ الأمالی (للصدوق)، ج ۱، ص ۱۴۳:

«عن عبد الرحمن بن ابي نعيم، أن رجلاً من أهل العراق سأل ابن عمر عن دم البعوض يُصیب الثوب، فقال ابن عمر: "انظروا إلى هذا يسأل عن دم البعوض وقد قتلوا ابن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، و سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: إن الحسن والحسين هما ريحائتاى من الدنيا».

حج این است که الآن این نفس را تربیت کنی!

این جمله عجیبی است؛ یعنی شخصی این جمله را می‌گوید که خارج از این علوم و اصطلاحات به مطالبی دست یافته باشد. با این فرمول‌ها و با این «ضرب، ضرباها» انسان به این چیزها نمی‌رسد. البته این مطالب هست ولی کسی که از راهش برود می‌فهمد، در همین فضاها ظاهری نتیجه‌ای پیدا نمی‌شود ولی اگر کسی بخواد از راهش برود، همه این مطالب در آثار ائمه هست ولیکن امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی عبارت عجیبی دارند، می‌فرمایند:

ما أسرَّ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شيئاً كنتمه عن الناس إلا أن يؤتى الله عبداً فهما في كتابه فليكن حريصاً في طلب ذلك الفهم.¹

هر چه که به من گفتند، همان‌ها را هم به شما گفتند، چیز اضافه به ما نگفتند ولی ما گرفتیم و فهمیدیم و عمل کردیم و جلو رفتیم، آن وقت چیزهای مگو و اسرار را به ما گفتند، شما عمل نکردید! واقعاً هم همین‌طور هست. ما روش بزرگان و اولیاء خدا را که می‌دیدیم همین‌طور بود یعنی می‌دیدیم که مثلاً با شخص یک مقدار در صحبت جلو می‌آیند، این‌طور نیست که بخواهند محک بزنند، مسئله برای خودشان روشن بود، می‌دیدند تا چه حد این شخص تلقی می‌کند، هر چه تلقی می‌کرد مقداری قضیه را سفت‌تر می‌کردند، دوباره آن را تلقی می‌کرد، دوباره مقداری دیگر سفت‌تر اما اگر می‌دیدند این در همان چیزهای اول استاپ² [کرده است]، می‌ایستادند.

بنده خدایی که الآن هم در قید حیات است، خودش به من گفت:

یک دفعه من در یکی از همین شهرستان‌ها - مشهد نبود - خدمت ایشان رفته بودم و راجع به قضیه‌ای صحبت پیش آمد و مطلب این بود که اگر قرار بر این است که قدمی بخواد برداشته شود، نباید چون و چرایی باشد، با چون و چرا و این چیزها مسئله انسان به جایی نمی‌رسد.

(آن شخص می‌گفت:) داب من بر این بود که همیشه اول خودم به مطلبی برسم تا اینکه بتوانم به این نکته عمل کنم، من یک دفعه گفتم که خدا مرحوم فلانی را رحمت کند (مرد خوبی بود) وقتی که ما پیش ایشان بودیم، گاهی ایشان به ما می‌گفتند که ممکن است من با توجه به فضا و آن حال و هوایی که دارم در مسائل اجتماعی آن طوری که باید و شاید به آن مطلب نرسم و شما بهتر از من بفهمید اگر مطلبی را از نقطه نظر مسئله اجتماعی درک می‌کنید به من بگویید. (یعنی می‌خواست به ایشان بگوید با اینکه شما در این حد اصرار دارید، شاید ما در این مسائل بهتر بفهمیم. البته می‌گفت که من با یک بیان خیلی مؤدبانه گفتم، می‌گفت:) تا من این حرف را به ایشان زدم، یک دفعه ایشان اصلاً ورق را بالکل برگرداند! فرمودند: «بله آقا! ما در تمام کارهای خودمان هم گیر هستیم! ما کجا و این حرف‌ها کجا؟! معلوم است که این‌طور است، ما از کار دیروز خودمان خیر نداریم که درست یا غلط است!» اصلاً انگار نه‌انگار که این یک آدمی است که فهم و افقی دارد. ایشان به‌نحوی صحبت کرد که خودش را از افراد عادی هم پایین‌تر آورد، چه برسد به ...! (می‌گفت که) اصلاً من یک دفعه به خودم گفتم: من چه می‌خواستم و چه شد! (گفت:) اصلاً این قدر خودم منقلب شدم که ما چه حرفی زدیم! ما حالا چه می‌خواستیم، او برای ما صد درجه هم پایین‌تر آورد! یعنی آقا جان! خدا خیرت دهد، اصلاً برو دنبال کارت! اصلاً خبر داری؟! از کجا معلوم که کار خود ما درست است؟! روی چه حسابی!؟

(بعد گفت:) دم در آمدم، نشستم، رنگم سفید شده بود و حال تهوع پیدا کردم! (این قدر ناراحت شده بود! گاهی اوقات اتفاق می‌افتد دیگر، آدم طوری می‌خواهد و طور دیگر می‌شود یعنی همان طوری که می‌خواهد می‌شود! ولی اول باورش نمی‌شود که آقا آنها درس را تا آخر خوانند! چنان بَرَجَلًا³ به تو می‌زنند که ندانی از کجا خوردی و نمی‌دانی از کجا بردی! گفت:) بیرون آمدم، اصلاً همین طوری دستم

¹ شرح نهج البلاغه (ابن هیثم)، ج 1، الفصل الثالث، فی وظائف تالی القرآن، ص 211.

² STO: متوقف کردن، از حرکت باز داشتن.

³ گویش مازندرانی: به معنای خشم آبی و توپ و تشر زدن.

را زیر چانه‌ام گذاشته بودم، یک ربع روی پله‌ها نشسته بودم، ما چه نحو آمدیم و چطوری بیرون آمدیم! آمدنمان چه بود و برگشتنمان چه بود؟!

بله آقا! مسئله این است! ما هنوز گرفتار کارهای خودمان هستیم و معلوم نیست که اینها درست باشد، اصلاً چه کسی گفته است؟! معصوم فقط چهارده تا هستند، بقیه همه اهل اشتباه هستند. خیلی جدی و خیلی سفت فرمودند! آدم چه بگوید؟! کاری است که خودش کرده و حرفی است که خودش زده است! فلانی آدم خوبی بود ولی عزیز من! تو فلانی را [با ایشان] مقایسه می‌کنی؟! هر چیزی جایی دارد، «لِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ»¹ هر سخنی جایی دارد ولی نسبت به آن مواردی هم که اهل تلقی هست و عمیق‌تر است، یک پله جلوتر می‌رفتند، یک پرده بیشتر باز می‌کردند.

ما امروز بعد از یک مدت غیبت صغری که برای ما عارض شده بود، آمدیم. با خودمان گفتیم که ببینیم آیا می‌توانیم بر مقدرات ملائکه غلبه کنیم؟! ظاهراً این تقدیر است که ما از زمره «و القاعدات من الرجال و النساء»² باشیم! گفتیم که حالا فعلاً شروع می‌کنیم تا ببینیم که داستان از چه قرار و به چه کیفیت است!

اما با توجه به تجربه‌ای که از گذشته و وضع و حال فعلی داریم، هر بحثی را دیگر بیش از نیم ساعت نمی‌توانم انجام دهم. روی این جهت از آنجایی که واقعاً هردو بحث حیف است یعنی هم بحث فقهی هم اسفار؛ - که البته ممکن است یک مطالب و مسائلی پیش بیاید - لذا اگر بخواهیم آن بحث اولی را به‌نحوی انجام دهیم که دیگر توانی برای بحث دوم نماند، خیال می‌کنم که خیلی صحیح نیست.

عرض کردم که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم به بنده توصیه فرموده بودند: «بحث فقهی را هیچ‌وقت از دست ندهم». ایشان به من فرمودند: «تا آخر عمر و تا آخرین لحظه حیات، این بحث فقهی را ترک نکن!» و حتی ایشان فرمودند: «ولو شده شرایع و یا لمعه را مباحثه کنید!» لذا ما به امثال امر ایشان بحث اول را همان بحث حج قرار می‌دهیم.

این را هم خدمتان بگویم، در مباحثه فقهی - همان‌طوری که قبلاً گفتیم - بنده این روش که فعلاً [رایج] است را صحیح نمی‌دانم؛ بحث خارج بحث مسئله‌گویی نیست، توضیح المسائل نیست، پرداختن به نکات کلیدی، استنباطی و اجتهادی احکام است؛ لذا در فروع‌عاتی که مطرح می‌شود ما به فروع‌عاتی در سلسله‌مراتب می‌پردازیم که احتیاج به تحقیق یا مورد نقاش است اما از آن فروع‌عات و مسائل که روشن است و نیاز به چیزی ندارد صرف‌نظر می‌کنیم، خود رفاقا به آن تقریراتی که هست مراجعه کنند و ما فقط به فروع‌عاتی که در طول سیر بحثی مورد بحث و نظر و کنکاش و نقد و ایراد هست، توجه می‌کنیم.

تلمیذ: فرمودید توسعه حرم مقدم است.³ حال اگر شرایطی پیش بیاید که توسعه حرم معصوم متفرع بر سفک دم فرد یا دماء افراد بی‌گناه شود در این تراجم، توسعه حرم امام اولی است یا سفک دم انسان؟!

استاد: سفک دم مقدم است. هیچ چیزی نمی‌تواند در قبال سفک دم قرار بگیرد، هیچ چیزی با دم محترمه و نفس محترمه برابری نمی‌کند! این از مسائل بسیار بسیار مهم است که در همین رده قرار می‌گیرد.

ببینید در اینجا صحبت یک سکونت و یک اسکان است، شخصی منزلی دارد و بلند می‌شود، اینجا نبوده است، پول می‌دهد اینجا را می‌خرد، زمینی یا منزلی را می‌خرد، هیچ چیزی غیر از این

¹ غررالحکم، ج 1، ص 542، ح 29.

² سوره نور (24) آیه 60:

﴿وَالْفَوَاحِشُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

³ جهت اطلاع بیشتر رساله اجتهاد و تقلید، ص 42 و 43 رجوع شود.

نیست. می‌خواهد آنجا اجاقش را روشن کند و غذا درست کند و استراحت کند، در آنجا سکونت کند، روزش را به شب و شب را به روز بیاورد، غیر از این مطلب دیگری بر او مترتب نیست. هر کاری را هر وقت می‌تواند انجام دهد، حالا چه در این خانه و چه در یک کوچه یا یک خیابان آن طرفتر و چه یک کیلومتر آن طرفتر می‌تواند انجام دهد، فقط یک سکونت است اما صحبت در این است که آیا این سکونت عادی که شما در اینجا دارید و حق خودتان می‌دانید و درست هم است و حق شماست، در تداوم با حق کلی که به کل افراد مربوط می‌شود که همه باید بیایند و استفاده کنند، کدام مقدم است؟! به حساب نمی‌آید! آقا به یک خانه دیگر در یک خیابان آن طرفتر برو، اینجا که جاننت را نمی‌گیرند که حتماً در اینجا باشی، تو از منزل به عنوان سکونت و خوابیدن و غذا خوردن و گذران زندگی می‌خواهی استفاده کنی، دو کوچه آن طرفتر استفاده کن، یک خانه بزرگتر هم به تو بدهند، مقداری هم درخت و گل‌های آن بیشتر باشد که بیشتر خوشتر بیاید. ولی اگر قرار بر این باشد که این مسئله بخواهد دم یک نفر - حتی یک بچه - به ناحق هدر رود، در اینجا باید کُل حرم - نه بنای دیگری - را خراب کرد! فرض کنید که زلزله شده، یکی از این پایه و ستون‌ها خراب شده و بچه‌ای شیرخواره یا دوساله و یا پنج‌ساله‌ای زیر گنبد امام رضا علیه السلام گیر کرده است و هیچ راهی نیست جز اینکه گنبد را خراب کنند؛ باید دینامیت بگذارند و گنبد را پودر کنند و بچه را سالم در بیاورند، توجه می‌کنید؟!!

امام رضا علیه السلام گنبد نیست، امام رضا زیر آن گنبد [دفن] است نه گنبد، گنبد خشت است، ما گنبد را با امام رضا اشتباه گرفته‌ایم، گنبد آجر است، طلاست، همان طلایی که در زرگری است که از بانک مرکزی می‌خرند! می‌گویند که خشت [گنبد] حضرت معصومه علیها السلام را از بانک مرکزی خریده بودند و آب کرده و خشت درست کرده‌اند! حضرت معصومه طلاست؟! این طلا که در بانک مرکزی بوده است! خشت آن هم که خاک رُس است، خاک رُس قم را بردند در تنور گذاشته‌اند آجر شده است، طلا را هم از بانک مرکزی برداشتند و چسبانده‌اند! حضرت معصومه که این نیست، آن کسی می‌باشد که زیر دفن است؛ حتی این بدنش است، آن بدن حضرت به خاطر نفس حضرت مقدس است و محترم است.

باید اصلاً گنبد را خراب کرد که یک بچه از بین نرود، یک مرد از بین نرود، آن وقت شما می‌گویید که آیا خراب کنیم؟! کجای کار هستی آقا! معلوم و مشخص می‌شود که شما مطلب را می‌گیرید که این اشکال را می‌کنید، خیلی مسائل هست، دیگر حالا روی خط قرمز نرویم! وقتی همین ملاعین و امثال ذلک گنبد عسکریین را خراب کردند، - حالا هر کسی که انجام داد، خدا عذابش را زیاد کند، کاری به مصداقش نداریم - ما به سامرا مشرف شده بودیم و خرابی‌ها پیدا بود، دور ضریح هم که خراب شده بود، اصلاً ضریح هم به‌طور کلی از بین رفته بود. دور ضریح چندتا چوب گذاشته و یک پرده کشیده بودند! و الله العظیم و بالله العظیم و تالله العظیم من هیچ تفاوتی بین ضریح و بین این چوب ندیدم، می‌گویم: «و الله العظیم!» هر دو یکی است.

امام هادی علیه السلام در این میان طوری نشده است، گنبدش خراب شده است، زلزله‌ای بر ارکان امام عسکری یا حضرت حکیمه خاتون که خواهر امام هادی است نیفتاده است. امام، امام است! گنبد امام خراب شود امام که نمی‌لرزد، گنبد خراب شد که شد، خدا خراب کننده‌اش را لعنت کند اما چه تفاوتی دارد؟! حرم، حرم است! ولایت، ولایت است! امام عسکری، امام عسکری است، سر جای خودش هست! امام هادی، امام هادی است سر جای خودش هست، سرسوزنی هم از آن مقام کبریائیت، بهاء و عظمت کم نشده است! ابداً! در قبر نشسته‌اند، به این افکار ما می‌خندند! دیده‌اید که چه بساطی شد و چه کردند! در کجا بود که من چیزی نوشته بودم؟! یادتان نیست؟!!

تلمیذ: سخنرانی اهواز بود.

استاد: مثل اینکه سخنرانی بود. بله، مورد اعتراض هم قرار گرفتم!

من که برای خراب شدن گنبد و چندتا خشت این مسائل را راه می‌اندازم، آیا برای مسائل دیگر

هم همین‌طور عمل کردم؟! الان یک گنبد ساختند که بیست برابر استحکامش از قبلی بیشتر است. چنان بتن و آهن ریختند که اگر دویست کیلو تی‌ان‌تی هم بگذارند، خیال نمی‌کنم که ترک بردارد چه برسد به اینکه خراب شود! بهتر از اولش ساختند، آهن‌های بسیار پهن تا بالا رفته است! اینکه بهتر شد! آن کسی که به واقع و حقیقت شریعت راه پیدا کرده است، مطالب را خیلی بالاتر از این حرف‌ها و از این چیزها می‌بیند!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ